

لوچانو دکر شنتزو، افزون بر بکاربردن زبان طنزآمیز که در سراسر کتاب به موقع رخ می‌نماید، نه فصل از سی و هشت فصل کتاب را به داستان‌هایی شیرین درباره فیلسوفانی خیالی اختصاص داده است. درباره این نه فصل گوید: «... فکر کردم بسیار بجاست که چند فیلسوف دستپخت خودم را داخل فیلسوف‌های یونانی کنم... اینها در حکم زنگ‌های تفریحی هستند که به خواننده پیشکش می‌کنم.» (ص ۲۱) ناگفته نماند که این روش در فرهنگ ما نیز پیشینه دارد. نعمت‌الله جزایری، عالم عصر صفوی، به هنگام درس گفتن، بحث را رها می‌کرد و مطالب طنز گونه و هزل‌آمیز می‌گفت تا ملال خاطر شاگردان بزداید. آن گفته‌های جدی و شوخی همه در کتابی به نام زهرالزبیح گرد آورده شده است.

کتاب در اصل دو مجلد است، اما ناشر ترجیح داده آن را در دو بخش و در یک مجلد چاپ کند. هر دو بخش کتاب بر روی هم سی و هشت فصل است که تاریخ فلسفه یونان باستان را در یک دوره ۹۰۰ ساله، از تالس تا فلوطین، بررسیده است.

نویسنده اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی دولت شهرهای خاستگاه فیلسوفان را با مهارت پژوهیده و ملطیه، الثا، اگر بیجتو و آتن را به خواننده معرفی کرده است. این کاری است سزاوار، زیرا اندیشه در خلاء پدید نمی‌آید، و اندیشنده از محیط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، بویژه از رخدادهای تکان‌دهنده عصر خویش متأثر می‌شود. نویسنده تأثیر محیط اجتماعی و فرهنگی را در جمله‌ای به طنز باز می‌گوید: «زنون... در حدود سال ۴۹۰ پیش از میلاد در اثنا متولد شد. اگر در جای دیگری به دنیا آمده بود، احتمالاً ماهیگیر خوبی می‌شد یا حداکثر معلم مدرسه‌ای، اما چون در صد متری خانه پارمیدس بزرگ شده بود، از

غرض نویسنده از ساده‌نویسی و به کاربردن طنز این بوده که نشان دهد «فلسفه یونان، هم‌گام می‌تواند شیرین و حتی به آسانی قابل فهم باشد.» (ص ۱۷) او پیشگفتار کتاب را چنین می‌آغازد: «سالواتوره عزیز! تو فیلسوفی و خودت نمی‌دانی.» می‌گوید «سالواتور نایب مناسب موقت سرایدار» یک ساختمان است، یعنی مخاطبان کتاب می‌توانند در پایین‌ترین لایه اجتماعی و فرهنگی باشند، زیرا کتاب را چنان ساده نوشته که هر کس با هر درجه معلومات و در هر مقام و موضوع اجتماعی آن را به آسانی می‌خواند و مطالبش را در می‌یابد. در انتقاد از زبان ارباب فلسفه گوید: «اگر، همه ایتالیایی‌هایی که حد میانه‌ای از آموزش فرهنگی را دیده‌اند، پای فلسفه‌شان به کلی می‌لنگد، قاعدتاً این امر باید مسئولی هم داشته باشد. به عقیده من، نباید گناه را به گردن خود فلسفه گذاشت - که البته دیرهضم و نامفهوم است - بلکه گناه از متخصصان این رشته است که همه با هم تصمیم گرفته‌اند کاری نکنند که دیگران زیاد از فلسفه سر در بیاورند.» (ص ۱۵) وی تنها زبان ارباب فلسفه را دست نمی‌اندازد، بطور کلی زبان حرفه‌ای را ریشخند می‌کند؛ مانند زبانی که در فرودگاهها به کار می‌رود، و زبان پزشکان و سیاستمداران و دیگر کسانی که اهل حرفه و تخصصند.

این دست‌انداختن زبان ارباب فلسفه، خوارداری فیلسوف و فلسفه نیست. او اندیشه‌های بلند فلسفی را ارج می‌نهد و چون به شرح آرای فیلسوفان می‌پردازد، با زبانی ساده اما جدی و استوار سخن می‌گوید. زیرا معتقد است که «فلسفه در زندگی انسان، امری است گریزناپذیر که به او امکان می‌دهد با مشکلات کوچک روزمره مقابله کند.» (ص ۱۴) طنز او به خنده‌های کودکانه بر صلابت پیران خردمند می‌ماند.

هر رشته معارف بشری زبانی ویژه‌ای دارد که مفاهیم معانی خود را به آن باز می‌گوید. فلسفه نیز که رشته‌ای کهن در زنجیره معارف بشری است، مفاهیم خاص خود را که به معمای جهان و قلمرو وجود مربوط می‌شود با زبانی ویژه که زبان فلسفی است بیان می‌کند و چون فلسفه با مسائل و مقولات پیچیده و فراتر از حد ذهن متعارف سر و کار دارد، زبان بازگوی آن مسائل و مقولات نیز فراتر از حد زبان متداول است.

زبان فیلسوفان همواره نماد و نمونه پیچیدگی و سنگینی و دیرآشنایی بوده و شعر طنزآمیز نیما یوشیج درباره میرداماد «خفته در بن خاک» نمونه‌ای است از نگرش مردمان به زبان اهل فلسفه.

لوچانو دکر شنتزو، نویسنده ایتالیایی با نوشتن کتاب «فیلسوفان بزرگ یونان باستان» و با بکاربردن زبانی ساده و طنزآمیز، حصار پرصلابت زبان فلسفه را درنوردیده و تاریخ فلسفه‌ای نوشته به شیرینی و دلپذیری یک رمان. خواننده «فیلسوفان بزرگ یونان باستان» با اثری روبرو می‌شود که آمیزه‌ای است از فلسفه و هنر و این چندان شگفتی آور نخواهد بود اگر بدانند که نویسنده کتاب نه تنها فلسفه‌دان که مهندس و هنرپیشه و فیلمنامه‌نویس و نویسنده و روزنامه‌نگار و طراح برنامه تلویزیونی نیز هست، و آثار متعددی پدید آورده و به خاطر تألیف کتاب «فیلسوفان بزرگ یونان باستان» برنده جایزه Banarella شده است، و چنانکه خود می‌گوید «دشمنانش او را طنزپرداز می‌گویند.»

ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تیشه طنز و درخت تناور زبان فلسفی

حجت‌الله اصیل

لوچانو دکر شنتزو

فیلسوفان بزرگ یونان باستان

ترجمه دکتر عباس باقری

نشر نی ۱۳۷۷ و ۴۰۰ صفحه



همان کودکی به دلیل هوش زیاد و ذهن تند و چالاکش مورد توجه استاد واقع شد.» (ص ۱۱۰)
طنزها گاهی غافلگیر و متفانه است:

«من به دانشجویان فلسفه توصیه می‌کنم که بحث فلسفه هر فیلسوفی در میان بود، علی‌القاعده به هراکلیت استناد کنند. حالا خواه صحبت هابز و اسپنسر باشد خواه برگسون و هایدگر و نیچه، فیلسوف غامض ما به همه آنها می‌خورد، چون همه چیز را گفته و خلاف همه چیز را هم گفته است...» (ص ۸۲)

درباره سقراط:

«... چون از خانواده مرفه یا نسبتاً مرفه‌ی بود، طبیعی است فکر کنیم مثل تمام پسر بچه‌های آتن تحصیلات معمولی را گذرانده، در هیجده سالگی خدمت نظام وظیفه را انجام داده، و در بیست سالگی پس از تدارک مقدمات لازم افسر توپخانه شده است.» (ص ۲۰۷)

«من به خوبی آگاهم که ارسطو را عاشق در نظر آوردم کار انسانی نیست... اما به طوری که کالیماک می‌گوید «زغال هم وقتی می‌سوزد، چون ستاره می‌درخشد.»

بی‌توجهی ارسطو را به کم‌دی (در فن شعر) ستم فرهنگی می‌داند که هنوز ادامه دارد:

«درباره این ستم فرهنگی به نویسندگان و هنرپیشگان کم‌دی، به خیر جدیدی هم اشاره می‌کنیم که طبق آن بنای یادبود تو تو که قرار بود در شهر ناپل برپا شود، ساخته نخواهد شد...» (ص ۳۲۲)

گاهی هم به واقعیت تاریخی جامعه طنز می‌پوشاند، و آن را به سود مصلحت‌گرایی اجتماعی تفسیر می‌کند. اصول و مقررات فرقه فیثاغورث را چنین برمی‌شمرد:

- باقلا نخور

- نان را تیر

- آتش را با چاقو به هم نزن

- دل نخور

نزدیک چراغ خودت را در آئینه نگاه نکن.

- هنگامی که از رختخواب برمی‌خیزی، نگذار طرح اندامت در رختخواب بماند.

- آثار دیگر را از روی خاکستر محو کن. (ص ۶۲)

مطالب یاوه به نظر می‌رسد، و خواننده آنها را در خور آن

نمی‌داند که در مقام جست و جوی معنی‌شان برآید؛ اما بی‌درنگ این برهان نویسنده را می‌خواند: «هدف احکام و تعالیم دینی اغلب القاء و ایجاد روحیه اجتماعی است.» (همان) دآوری درباره احکام و تعالیم دینی چنین آسان نیست، با این حال، آداب و ترتیبات، خواه دینی و خواه اجتماعی، القاء‌کننده روحیه اجتماعی و حس همبستگی است، و آدمی را از وضعیت تخته‌بند غرایز بودن برمی‌کشد.

شرح زندگانی و اندیشه سقراط دلکش است. نویسنده، این اندیشمند شگفتی‌آور یونانی را که در فرهنگ غرب و جهان نقشی و خشورانه داشته، به شایستگی پژوهیده. بازسازی صحنه دادگاهی که سقراط را محاکمه کرده نشان از آشنایی نویسنده به دانش و هنر نمایش دارد، زیرا حال و هوای آتن سده ۵ پیش از میلاد و خلق و خوی مردمان آن و شیوه نگرششان را به جهان و مسائل اجتماعی و سیاسی باز می‌نماید. او اندیشه سقراط را در سه مقوله دسته‌بندی می‌کند.

۱- زبایاندن یا مامایی که بازگویی روش سقراطی در زبایان روان آدمی یا تلاش در راه کشف حقیقت مکتومی است که ما از آن بی‌خبریم و فیلسوف یا روش جدلی خاص خود آن را از زیر علف هرزه‌ها بیرون می‌کشد و آفتابیش می‌کند. سقراط گوید: «هنر زبایاندن من از هر نظر شبیه کار قابل‌هاست. یا این تفاوت که آنها این کار را با زنان می‌کنند و من با مردان و آنها جسم را می‌زبایانند و من روان را.» (ص ۲۳۷)

در حقیقت، فیلسوف با کنجکاوی در زوایای اندیشه مردمان می‌کوشد حقیقت ناب را از پشت پرده‌های جهل آنان بیرون آورد.

۲- کلی آن وجه مشترکی است که شیئی یا عملی را از سایر اشیاء یا اعمال انتزاع می‌کند و ذهن را قادر به تصور فی‌البداهه آن می‌سازد. با این حال، استناد نویسنده به گفتگوی سقراط در مکالمات افلاطون است و خود می‌داند و می‌افزاید که «معلوم نیست که سقراط هرگز چنین حرفی زده باشد، و به نظر می‌رسد افلاطون او را وسیله‌ای برای طرح مشهورترین فرضیه خود (فرضیه مثل) قرار داده است.» (ص ۲۴۰)

۳- شیطان و آن ندایی درونی است که سقراط را به

روشن‌بینی و درست‌اندیشی رهنمون می‌شود. برخی آن را الهام می‌پندارند و برخی وسوسه شیطانی. به هر حال توانایی استثنایی است که در مردان بزرگ اندک شمار دیده شده و شاید همان باشد که بزرگان حکمت و عرفان کشف شهود یا کرامتش می‌نامیدند.

لوچانو دکرشنترزو، فیلسوف افلاطون را در پنج مقوله می‌پژوهد: آرمانشهر، اسطوره غار، جهان مثل، عشق افلاطونی و جاودانگی روان، اسطوره غار و مقولات سوم و چهارم و پنجم را به کفایتی که در حوصله کتاب است شرح می‌دهد، اما در مورد آرمانشهر کوتاه می‌آید. آنچه درباره دولت آرمانی افلاطون می‌گوید بسیار کلی است. کتاب جمهوری و سپس «قوانین» مشتمل بر مسائل گوناگونند و عرصه‌های قدرت، جنگ، سپاه، آموزش، پرورش، خانواده، تولید نسل و در بالای همه مسئله عدالت را در برمی‌گیرد. اینها مسائلی بود که ذهن فیلسوف گرفتارشان بوده، زیرا آشوب و نابسامانی که در پی شکست آتن در جنگ‌های پلوپونزی پدیدار گشت، فیلسوف تاخرسند را به جست‌وجوی جامعه‌ای آرمانی واداشت که در آن ثبات و استواری حاکم باشد و از آسیب ناآرامی‌های توفنده‌ای که حیات دولت شهر را تهدید می‌کرد در امان بماند. از این رو همه اندامهای جامعه سیاسی را به ژرفی کاوید، و کوشید طرحی نو دراندازد، و دولتی پدید آورد که همه اجزای آن همانند دستگاهی یکپارچه و دقیق در راه غایاتی که از نظر طراحش خیر برین و مایه رستگاری بود به کار افتد. این جنبه‌های مهم نظریه سیاسی افلاطون با همه بحث‌انگیزیش به اجمال بیان شده است.

نویسنده یادآوری می‌کند که «افلاطون در تاریخ اندیشه غرب، به خاطر کتاب جمهوری با انتقادات فراوانی روبه‌رو شده است. در رأس همه انتقادکنان کارل پوپر، فیلسوف اتریشی جای دارد که او را با هگل و مارکس در یک ردیف قرار می‌دهد و او را دشمن دموکراسی یا به عبارت خودش دشمن «جامعه باز» قلمداد می‌کند.» (ص ۲۸۰) و اعتراض می‌کند که «اشکال عمده کار پوپر در این زمینه این است که درک تاریخی ندارد، یعنی با دیدی امروزی به دآوری می‌نشیند نه با نگاه قرن پنجم پیش از میلاد. افلاطون در واقع، نه طرفدار دموکراسی بود، نه هوادار



دیکتاتوری، بلکه به اقتضای خصلت مردانی که سکان فرماندهی را به دست می‌گیرند، رژیم خاصی را مناسب می‌دانست.» (همان صفحه) سپس می‌افزاید طبقه‌بندی افلاطون از انواع حکومت که به طریق زی‌فرودی از بهترین یا حکومت فردی (تیموکراسی) آغاز و به حکومت دموکراسی ختم می‌شود، «تا وقتی اعتبار دارد که حاکمان خوب باشند، اما اگر خبیث باشند، آنگاه افلاطون فهرست را وارونه می‌کند، و رژیم مردمی (عوام‌فریبی) را در رأس همه می‌گذارد، و به دنبال آن، حکومت جمع محدود (حکومت منتقدان = لیگاری) و آخرین همه، حکومت فردی را می‌گذارد که نام دیگرش خودکامگی است.» وی معتقد است که افلاطون ضرورت دفاع و وحشت از شکست شهر را که نتیجه‌اش کشتار مردان و برده‌شدن زنان و کودکان بود، می‌دانست و تعمیم نگرش امروزیته ما به دنیای باستان درست نیست.

برهان نویسنده تا آنجا که پوپر را بدون دید تاریخی می‌داند و تعمیم نگرش امروزیته را به جهان باستان برنمی‌تابد استوار است، اما بر حسن نیت افلاطون تأکید کردن و انکار جباریت نظام سیاسی او نپذیرفتنی است؛ کسی گفته است که راه جهنم را هم با حسن نیت سنگفرش می‌کنند. به راستی که حتی هیتلر و موسولینی نیز در خیال برپایی بهشتی قبیله‌ای بودند، اما از دوزخ سر درآوردند. اما دید پوپر از افلاطون منصفانه نیست. نمی‌توان گفت که دیکتاتوری‌های قرن بیستم حاصل اندیشه و دست‌یخت فیلسوفان بود. جباران و قدر تجویبان درس خود را از پرکرده‌اند. آنان ماهیت قدرت را می‌شناسند و راه به دست آوردن آن را حتی از کام پشه می‌دانند و برای نگاهداشت آن به دستان خویش می‌نگرند نه به دهان فیلسوفان. در این میان مسئولیت‌گریزی و سیاست‌گریزی و نادانی شهروندان و سرانجام پیچیدگی سیاست مددکار

جباران می‌شود. اما انکار نتوان کرد که آرمانی کردن دولت در طول تاریخ نیز ابزاری در دست جباران شده است.

یک تفاوت مهم میان شهر آرمانی افلاطون و حکومت‌های جاری سده بیستم آن است که آن شهر آرمانی بر بنیاد استنتاج فلسفی و برهان عقلی برپا شده، و فرض آن است که درک و شناخت خیر محض و حقیقت ناب که هدف جستار فلسفی است، برای فیلسوف-شاه میسر است، اما جباریت جدید، بر پایه احساسات توده‌ها و تحمیق آنها یا عوام‌فریبی استوار است. و شایستگی افراد جامعه موردنظر نیست و مردم مادام که چون و چرا گویند، و از بردگی فکری تن بزنند برای دیکتاتور یا جبار پیشیزی ارزش ندارد.

لوچاتو ذکرشنتزو، به پژوهیدن اندیشه سیاسی ارسطو نیز توجهی ندارد.

شاید تنها به آن بخش فلسفه نظر دارد که در این عصر متداول گشته؛ زیرا اکنون فلسفه بیشتر به مقوله وجود می‌پردازد، و حکمت عملی و در نتیجه سیاست مدن را از دستور کار خود خارج کرده است. در فصل ۱۲ از بخش ۲ به زندگی و اندیشه فلوطین پرداخته است. اما در این جا نیز راه اختصار پیموده است. تأثیر فلوطین بر اندیشه بشری بویژه بر نگرش اشراقی و به احتمال بر تصوف اسلامی بسیار مهم است.

بر روی هم کتاب شیرین و خواندنی و آموزنده است. ترجمه آن نرم و روان است و مترجم گاهی اصطلاحات فارسی (حتی عامیانه) را چیره‌دستانه به کار برده که کاری است نایسته اما دشوار و ظریف. (نمونه: ص ۶۵- یکبار جستی ملخک) جای نمایه در پایان کتاب خالی است □

